

دکتر بعد از معاینه گفت :

- لطفاً دهانتانرا باز کنید.

دائی جان دهانش را باز کرد و دکتر با انبر کوچکی از گلوی او يك موی سفید بیرون کشید که ظاهراً موی مسواک بود. بعد پرسید :

- خوب، حالا حالتون خوب شد؟

دائی جان با تعجب گفت :

- بله بله . . . خیالی خوبم . اصلاً احساس درد

نمیکنم !.

- بسیار خوب همه ناراحتی شما بخاطر این موی

مسواک بود . بعد از این دقت کنین موقع شستن دندانها تون موی مسواک تو گلو تون گیر نکنه .

بدین ترتیب حال دائی جان خوب شد و ما از پاریس

برگشتیم ولی چه فایده که بعد از شش ماه بهبودی آن بیچاره

فوت کرد و داغ سالم بودن بدش ماند. البته معلوم نشد

که علت مردنش نفله شدن نیمی از اعضاء بدنش بود یا

بی پولی و فقری که دکترهای وطنی نصیبش کرده بودند.  
با همه این حرفها بنظر من او آدم بادوامی بود، چون  
بعد از آن بلاها که بسرش آوردند او باید خیلی وقت پیش

میبرد...

# کجای این شبیه شوهر تو بود!؟

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

موضوعی را که برای شما تعریف میکنم مربوط به غرق شدن یکی از هموطنانمان است . البته من سعی دارم در تعریف و توصیف این ماجرا از هرگونه مبالغه خود داری کنم :

قبلا این را با گویم که شخص مورد نظر بعلت آگاهی از میزان صورت حسابی که گارسونها به او نشان دادند دست به خودکشی نزده بود . همینکه جسد مغروق بیچاره به ساحل رسید مردم مثل مور و ملخ بطرفش هجوم آوردند

ودريك لحظه بدررش دیوار گوشتی کشیدند . یکی از  
 زن‌ها که نمی‌توانست جسد را تماشا کند فریاد زد :  
 - خواهش میکنم راه بدین ... برین کنار... به  
 کاری نکنین که بیچاره از دست بره .

در تمام مدتی که زن برای مفروق دلسوزی میکرد.  
 سعی داشت به هر نحوی که شده خود را به جسد برساند.  
 دختر جوانی هیجان زده از کابین بیرون پریده بود  
 بطوریکه فراموش کرده بود مایوآش را بپوشد . دائماً  
 از مادرش میخواست که باهم بطرف محل حادثه بروند:  
 - مامان ... مامان خون ... بدو مثل اینکه به نفر  
 تو دریا خفه شده

بچه‌ها دستجمعی دم گرفته بودند:

- غرق شده ، آنجا غرق شده ... غرق شده، آی

غرق شده ... !!

زن جوانی درحالی‌که از مایوآش آب میچکید ،  
 هراسان جمعیت را شکافت و جلو رفت ، بمحض اینکه  
 چشمش به جسد افتاد خودش را ولو کرد روی آن و گریه

کنان فریاد زد:

- ای وای حمید جون... بلند شو... حمید جون

منو تنها نذار

اما بلافاصله مرد خپل و کله طاسی به او نزدیک

شد و در حالیکه او را از زمین بلند میکرد گفت :

- بلند شو عزیزیم... عوضی گرفتی من اینجام ..

- اوه ... عزیزم پس تو نبودی که غرق شدی ؟

خدایا خواب نمی بینم.؟!!

این را گفت و خودش را ول کرد تو بغل مرد کله

طاس که گویا شوهرش بود. مرد او را با خود برستوران

برد و کنار چند زن دیگر نشانده. یکی از زنها پرسید :

- آنخه زن حسابی خودت بگو کجای اون یارو

به شوهرت حمید شباهت داره ؟! کله طاس حمید کجا

و موهای فر فری یارو کجا ... تازه قه کوتاه و

شکم گنده حمید جونت که یه دنیا با هیکل ناز طرف

فرق داشت :

یعنی تو متوجه هیچکدوم اینا نشدی

زن جوان خیلی خونسرد جواب داد :

- خودم خیلی خوب میدونستم که اون حمیدنیس...  
منتها برای اینکه به حمید نشون بدم که چقدر دوستش  
دارم اینکارو کردم .

آراء و عقاید جماعتی هم که دورمغروق حلقه زده  
بودند خیلی جالب بود که به تعریف کردنش میارزه :

- بیریمش پیش دکتر .  
- کدوم دکتر اینجا که دکترنیس .  
- این دیگه چه جور پلاژی به ؟! نه آمبولانس داره ،  
نه دکتر .

- حالا یارو راست راستی مرده؟

- آره بابا خیلی وقته مرده .

- تنفس مصنوعی بهش بدین شاید نمرده باشه :

- بکلانتری تلفن کنین .

- این چه ربطی به کلانتری داره ، خب خودش

مرده .

- به بیمارستان خبر بدین .

- سروته نگهش دارین تا آبهائی رو که خورده

پس بده

- دستاشو حرکت ندین که خطرناکه ..

در این هیروویر صاحب پلاژ سراسیمه سر رسید و

گفت :

- پس کجاس این خلیل آقای پفیوز. این دیگه چه

نجات غریقی یه که من استخدام کردم. دم ساعت معلوم

نیس گدوم گوری میره

یکی گفت :

- حتماً ... داره از سوراخ کابین ها پروپاچه دید

میزنه .

- نبضشو بگیرین ..

- قلبش میزنه ؟

- صورتش چه کبود شده ..

زنی خطاب به بچه اش گفت :

- می بینی : چی شده . وقتی بهت میگم تنهائی

نروتودریا برای همینه ها ... زبونم لال روم بدیواریه

وقت دیدی توام اینجوری شدی ..

بالاخره بهر زحمتی بود جسد را بداخل یکی از  
کابین ها بردند مردم که حالا حالا دست بردار نبودند به  
صورت اجتماعات پنج شش نفری جلسه کنفرانس تشکیل  
داده بودند

- خدارحمتش کند. می‌گن بیچاره دو ساعت تموم  
زیر آب بوده

- برو بابا خدا پدر تو بیامرزه ... مگه میشه آدم دو  
ساعت زیر آب بمونه ..

- لابد خود کشی کرده ..

- به بقیافه‌ش که اینکارا نمی‌خوره ..

- از روقیافه نمی‌شه فهمید چون ما یه همسایه  
داشتیم که ...

- خدا نصیب گرگ بیابون نکنه ..

- اینجور آدم‌ها حقشونه بمیرن ... خب پدرجون

تو که شنا بلد نیستی مگه مرض داری میری تو

دریا...؟!!



- صداتو بیر...

- دوستاش میگن قهرمان شنا بود .

- میگن بعد از اینکه شیرجه رفته تو آب دیگه بالا

نیومده...

- مثل اینکه مست بوده ..

- اگه اینطور باشه پس حقشه که مرده .

- شایدم سکنه قلبی کرده باشه ..

- آدمی باین جونی که زرتی سکنه نمی کنه ..

- بالاخره سروکله دکترو پلیس هم در پلاژ پیدا

شد .

چهار نفر زن که روی شنهای ساحل حمام آفتاب

گرفته بودند راجع به مغروق اینطور اظهار نظر میکردند:

- چقدر ناز بود... اگه میدیدیش نمی تونستی ازش

چشم ورداری

- چه هیکلی ... چه قیافه ای !!..

- از چشماش که نگو آدمو دیوونه میکرد .

- مژه ها شو چرا نمیگی ؟

- حیوونکی

- دندونه‌هاش مثل صدف بود .

- گاش آدم میدونست کی میمیره ...

مغروق بیچاره معلوم بود که صبح کله سحر غرق

شده بود .

... و بالاخره هواداشت تاریک میشد و وقت آن

رسیده بود غزل خدا حافظی بخوانم و پلاژ راترک کنم...

اما هنوز مردم درباره چشمها، ابروها، پلکها، مژهها،

رتگ پوست، ترکیب صورت، اندام کشیده ووو ...

خیلی چیزهای دیگر مغروق بیچاره اظهار نظر میکردند!!

پایان